

واکاوی روش ابن حزم در اثبات حدث بودن خواب برای وضو (ساختارشناسی و تطبیق مبانی)

سید محمدحسن حکیم^۱
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۹/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۳/۱۸)

چکیده

روش‌شناسی تطبیق‌گرا با نگاه جزئی و مسئله‌محور از جمله مباحث مهم در روش‌شناسی است. این بحث از جمله جدیدترین مباحث در حوزه فقه است که تا پیش از دوران معاصر شاید کمتر توجه فقیهان را به خود جلب نموده است. تطبیق این‌گونه مباحث بر فقیهانی مانند «ابن حزم» که هم تغییر مذهب را تجربه کرده و هم امام یک مذهب فقهی است، می‌تواند دربردارنده نکات روش‌شناسانه فراوانی باشد. در این پژوهش برآنیم تا مسئله «ناقص بودن خواب برای وضو» را که از یک‌سو خود، مسئله‌ای مورد اختلاف است و از سوی دیگر، ابن حزم در آن به مخالفت با جمیع اهل سنت می‌پردازد، مورد واکاوی قرار دهیم تا در پرتو آن نکات روش‌شناسانه‌ای را در باب استنباط فقهی و کیفیت تعامل با نص مورد دقت قرار دهیم. از جمله نکات مهم در بحث روش که در این پژوهش مطرح می‌شود می‌توان به کیفیت فهم و برداشت معنای ظاهری از متن و چگونگی انصراف معنا، تحلیل تاریخی و استفاده از آن در مقام استدلال به قاعده نسخ و تأثیر آن در حل تعارضهای میان متون و همچنین به نقش تنقیح موضوع در تأیید حکم فقهی مورد بحث اشاره نمود.

کلیدواژه‌ها: روش‌شناسی ابن حزم، ساختارشناسی بحث فقهی، ناقص بودن خواب برای وضو.

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه قرآن و حدیث / hasan.hakim@yahoo.com

طرح مسئله

روش، منهج، شیوه، اسلوب و بسیاری از واژگان این‌چنینی که مفاهیم مترادف و همگونی را در ذهن مخاطبان معاصر ما ایجاد می‌کند، همگی منادی یک حقیقت‌اند و آن حقیقت آشکار، موج گسترده‌ای است که در پی واکاوی مبانی و چگونگی تطبیق آنها بر فروع و موضوعات برآمده است.

پی بردن به جایگاه ارزشمند روش در مقام تحلیل یک بحث علمی و همچنین ضرورت تبیین صحیح و کامل روش در مقام تطبیق مبانی و بالاتر از آن توجه به روش به‌عنوان عنصری اساسی در پیشبرد دانش، از جمله اموری است که اندیشه معاصر را به پی‌جویی و واکاوی این عنصر حیاتی در مسیر دانش کشانده است.

فقه به‌عنوان دانشی پربار، با سابقه‌ای دیرینه که نام هزاران فقیه اندیشمند بر تارک آن می‌درخشد نیز از این رویکرد معاصر دور نمانده است. مباحثی چون روش‌شناسی مطالعات دینی (ر.ک: فرامرز قراملکی، ۱۳۸۵ش، ۱۹-۴۸)، مکتب‌شناسی فقهی (ر.ک: ضیائی‌فر، ۱۳۸۵ش، ۲۱-۲۵)، مقایسه روش در فقه با روشهای رایج میان دانشهای دیگر (ر.ک: صرامی، ۱۳۹۱ش، ۱۹-۲۱) و نهایتاً روش‌شناسی فقها به‌صورت فردی و موردی (ر.ک: بستانی، ۱۴۳۴ق، ۲۱۸-۲۴۹) و بسیاری مباحث دیگر که به زبانهای گوناگون منتشر شده است، همگی گواه صدق این معناست که دانش فقه نیز مانند دیگر دانشها به موضوع روش، اهمیتی جدی دارد.

گوناگونی مذاهب فقهی و فراوانی مشارب فقها در تعامل با نص و چگونگی استنباط، از جذابیتهای ویژه دانش فقه است که زمینه گسترده‌ای را در اختیار روش‌پژوهان قرار می‌دهد و دانش فقه را به‌عنوان یکی از برترین زمینه‌های بحث روش، فراروی اندیشمندان این حوزه قرار می‌دهد.

از سوی دیگر تحلیل و بازشناسی روش در میان مباحث فقهی، با تمامی تنوع و گستردگی آن، به منظور بازیابی روشهای رایج در میان فقها و نقد و ارتقای آنها، برای فقیهان معاصر امری اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا گزینش هر روشی بی‌توجه به سابقه هزارساله این دانش و مراحل گوناگونی که در مسیر تکامل فقهی طی نموده است، نه تنها موجب رشد و ارتقا نخواهد شد، بلکه امکان واپس‌گرایی و تکرار اشتباهات را افزون می‌سازد.

در موضوع روش، اکتفا به فقهای هم‌مذهب و اندیشه‌های همگون، رنگ می‌بازد و تنوع در کیفیت تعامل و نوع استنباط، موضوعیت جدی‌تری به خود می‌گیرد تا در پرتو آن، تکامل روش و یا پیراستگی آن از خلل و کاستی پدید آید.

اگر با زاویه دید و نگاه روش‌شناسانه به تاریخ فقه و فقهات بنگریم، همواره افرادی را خواهیم یافت که نقاط عطف در دانش فقه محسوب می‌شده‌اند و رویکردهای جدید و یا تحولات مبنایی

مهمی را در دانش فقه به وجود آورده‌اند که فارغ از صحت یا عدم صحت مسیر و رویکرد ایشان و همچنین مقبولیت آنها و یا مطرود بودنشان، می‌توانند موضوع بررسی کاملی را در اختیار روش‌شناسان قرار دهند.

ابن حزم ظاهری اندلسی (۳۸۴-۴۵۶ق) (ر.ک: ذهبی، ۱۴۱۳ق، ۱۸/۱۸۴؛ ابن حجر، ۱۳۹۰ق، ۱۹۸/۴) که وی را در اصل فارس می‌دانند (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ۱۸/۱۸۴) و اجداد او از موالیان بوده‌اند، یکی از برجسته‌ترین چهره‌های تاریخ اندیشه فقهی در اسلام است؛ اهمیت او زمانی افزون می‌گردد که به این مهم توجه کنیم که وی تجربه فقهی را با مذهب شافعی (ر.ک: همان) آغاز می‌کند و پس از گذار سالیان متممادی در این مذهب و تجربه آرا و اندیشه‌ها در آن، از مذهب فقهی شافعی برائت می‌جوید و گرایش به ظاهری پیدا می‌کند؛ چنان گرایشی که از یک‌سو، وی را امام ظاهری مذهبان می‌گرداند و از سوی دیگر وی را به مقابله و نقد، در باب اندیشه‌های فقهی رایج می‌کشاند و او این امر را با چنان تندی که در آثار او مشهود است، پی می‌گیرد (ر.ک: ذهبی، ۱۴۱۳ق، ۱۸/۱۸۶؛ ابن حجر، ۱۳۹۰ق، ۴/۲۰۱) و مذهب سابق او - یعنی شافعی - نیز از این تندخویی علمی ابن حزم در امان نمی‌ماند.

مجموعه متراکم و انبوهی که از آثار فقهی و اصولی ابن حزم در دو کتاب مهم او یعنی *الإحكام فی أصول الأحكام* در دانش اصول و کتاب *المحلی* در دانش فقه به جای مانده است، از دیگر امتیازات ابن حزم است که بررسی و روش‌شناسی فقه را نزد او تسهیل می‌کند. رویکرد نقادانه وی در تعامل با مذاهب فقهی نیز دیگر نکته مهمی است که روش‌شناسی فقه او را دارای اهمیتی بسزا می‌نماید.

روشن است که با وجود چنین حجم متراکمی از یافته‌های علمی، کشف و بررسی روش ابن حزم در بحث فقهی، مجالی فراتر از یک مقاله و فرصتی فراخ‌تر از این زمان اندک می‌خواهد؛ اما توجه به این نکته نیز مهم است که در روش‌شناسی اگرچه نگاه کلان و دید وسیع و شامل، نسبت به تمامی مصادیق، شرط کمال و صحت نتایج به‌دست آمده است، ولی این نگاه شمولی، بدون جزئی‌نگریهای تطبیقی و استقرای دقیق و علمی موارد و مصادیق تحقق نمی‌یابد؛ از این رو در این نگاشته در پی کشف ساختار بحث فقهی ابن حزم در یک فرع اختلافی میان مذاهب و تطبیق آن با مبانی اصولی او برآمدمیم تا در ضمن آن دو اصل مهم ساختارشناسی و نگاه تطبیقی در روش‌شناسی را در آثار ابن حزم بیابیم.

«ناقض بودن خواب برای وضو» از جمله مباحثی است که در میان مذاهب مختلف، مورد بحث قرار گرفته است و هر یک از فرق فقهی، با لحاظ ظریفی در استدلال و نقاشی، قائل به نظری شده‌اند و در باب آن حکمی صادر نموده‌اند؛ چنان‌که گروهی «ناقضیت خواب» را برای وضو امری ذاتی می‌دانند و برخی آن را تابع روی دادن حدث در خواب، ناقض دانسته‌اند و برای خواب

ناقضیت نفسی و ذاتی قائل نشده‌اند؛ برخی غلبه بر گوش یا شنوایی را شرط ناقضیت خواب قرار داده‌اند و برخی دیگر دراز کشیدن و یا تکیه بر یک جانب داشتن را در ناقضیت آن شرط کرده‌اند و برخی خواب کوتاه و اندک را ناقض وضو ندانسته‌اند و... (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ۱/۳۰ و ۳۱).

با توجه به نظرات گوناگونی که درباره باطل‌کنندگی خواب نسبت به وضو میان مذاهب فقهی وجود دارد، چگونگی برخورد ابن حزم با این مسئله و شیوه پاسخ‌گویی وی به ادله و نقد مخالف از آرا موضوعیت می‌یابد. مهم‌تر آنکه در این مسئله، ابن حزم با مشهور اهل سنت و به نوعی با تمام فقهای مذاهب به مخالفت می‌پردازد و در ضمن نقد ایشان به اثبات مدعای خود اقدام می‌نماید؛ این مسئله از مشهورات ابن حزم در مخالفت با اهل سنت است.

ساختار بحث ابن حزم در مسئله ۱۵۸ (ناقض بودن خواب برای وضو)

ساختار بحث ابن حزم در فرع فقهی «ناقضیت خواب برای وضو» را که همان مسئله ۱۵۸ از کتاب *المحلی* است، می‌توان این‌گونه ترسیم نمود:

چکیده و نتیجه بحث (در قالب فقه فتوایی)

۱- تبیین فرض اصلی بحث

۲- ارائه دلیل خود بر پایه نصوص معتبر

الف) اعتبار متن

ب) نحوه دلالت متن بر مدعا (ظهور)

۳- ادعای اجماع صحابه توسط مخالفین و نفی آن

۴- اقوال و آرا در مسئله

۵- بحث و نقد پیرامون ادله مخالفین و صاحبان آرای دیگر

الف) جمع بین نصوص

ب) نقد سند

ج) نقد متن

د) نفی مستند

۶- تحلیل منطقی و بررسی فرضهای احتمالی

۷- بررسی شواهد دیگر در میان ادله و چرایی عدم تمسک به آنها.

ابن حزم در *المحلی* به شرح کتاب فتوایی خود یعنی *المجلی* پرداخته و کیفیت استدلال برای اثبات احکام بیان شده در آن را پی می‌گیرد (ابن حزم، *المحلی*، بی تا، ۲/۱)؛ از این رو کتاب *المحلی* هم از زاویه فقه فتوایی و هم از زاویه فقه استدلالی، می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد.

در حقیقت نتیجه بحث و یا خلاصه و چکیده‌ای که ابن حزم در ابتدای هر مسئله به آن می‌پردازد، همان فتوای او یعنی همان بخش فتوایی از کتاب وی است که پیش‌فرض بحث فقهی اوست و غایت و نتیجه‌ای است که وی از بحث فقهی در هر فرع پی می‌گیرد.

نظر ابن حزم در مورد ناقض بودن خواب برای وضو و بیان فرض مسئله

ابن حزم در تبیین صورت مسئله و بیان فتوای خود در باب «ناقض بودن خواب برای وضو» می‌گوید:

«خواب به شکل ذاتی حدث است و موجب بطلان و نقض وضو می‌گردد و در این مسئله کمی یا زیادی خواب، نشسته یا ایستاده بودن آن، در نماز بودن یا خارج از نماز بودن نوم، در حال رکوع بودن یا در حال سجده و همچنین تکیه دادن یا درازکش بودن، در مورد آن مهم نیست و تأثیری در آن ندارد و همین‌طور این مطلب که اطرافیان شخص نائم نسبت به سر زدن حدث از وی یا عدم حدوث حدث از او اطمینان حاصل کنند یا مطمئن نباشند، هیچ‌یک از این موارد، دخالتی در «ناقضیت نوم» ندارد» (همان، ۲۲۲/۱-۲۳۰).

در فرض مسئله‌ای که ابن حزم طرح می‌کند توجه به چند نکته مهم است:

- اول آنکه وی خواب را ذاتاً حدث می‌داند.

این بدان معناست که وی برخلاف مشهور اهل سنت درباره «سببی بودن ناقضیت خواب برای تحقق حدث» (جزیری و یاسر مازح، ۱۴۱۹ق، ۱/۱۵۸) خواب را ذاتاً حدث می‌داند و با این تعبیر صریح به انکار آن می‌پردازد.

- دوم آنکه به اعتقاد وی هیچ شرط بیرونی در تحقق آن دخالت ندارد.

از تعابیر ابن حزم در این باب اولاً برمی‌آید که وی در مقام نقض نظرات ارائه‌شده در بحث است و می‌خواهد با صراحت تمام، آنها را نفی کند؛ اما علاوه بر آن از شیوه بیان او روشن می‌شود که وی هیچ شرط خارجی را - حتی غلبه بر شنوایی و بینایی را که در کلام خویش ذکر نکرده - در حدث بودن خواب شرط نمی‌داند و به صرف تحقق عرفی خواب، وضو باطل می‌گردد.

با توجه به این دو نکته باید گفت: اگرچه ابن حزم با بیان صریح خود، از مشهور اهل سنت فاصله می‌گیرد و آن را نفی می‌کند، اما با این بیان، نظر شیعه را نیز در این مسئله اخذ نکرده است؛ زیرا وی اگرچه مانند شیعه خواب را ذاتاً حدث و مبطل وضو می‌داند، اما در تعیین حد آن نه به نظرات اهل سنت و نه به نظر شیعه ملتزم نمی‌گردد و به نوعی قول جدیدی را پدید می‌آورد.

مبانی ابن حزم در تعامل با اخبار

از آنجاکه ابن حزم ظاهری مسلک است و در نوع استدلال و کیفیت به‌کارگیری دلیل، مبانی و روش خاص خود را پی می‌گیرد، ضروری است که پیش از بررسی ادله وی بر حکم «ناقض بودن خواب برای وضو»، نیم‌نگاهی به مبانی او داشته باشیم؛ طبیعی است که در این میان - با توجه به جایگاه اخبار نزد ابن حزم و در مسلک او - نوع تعامل وی با خبر و کیفیت تلقی از آن، نزد وی اهمیت ویژه می‌یابد.

ابن حزم در مقام استدلال فقهی، تنها به کتاب و سنت تمسک می‌کند و در مورد این دو نیز، اخذ به ظاهر را «حجت» می‌داند و هر نوع «قیاس» را باطل می‌شمارد (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ۱۸/۱۸۶) و از سوی دیگر درباره «خبر» و کیفیت بهره‌گیری از آن نیز مبانی خاصی دارد که در باب یازدهم کتاب اصولی خویش *الإحکام فی أصول الأحکام* به تبیین آن می‌پردازد (ر.ک: ابن حزم، *الإحکام*، بی‌تا، ۸۷/۱)، وی «خبر» را بر سه قسم تقسیم می‌کند که شامل «خبر مرسل» (ر.ک: همان، ۱۳۵/۲)، «خبر واحد» (ر.ک: همان، ۹۷/۱) و «خبر متواتر» (ر.ک: همان، ۹۳/۱) می‌شود؛ اما از آنجاکه او «خبر مرسل» را فاقد ملاک حجیت می‌داند (ر.ک: همان، ۱۳۵/۲)، در واقع و عمل، تقسیم او بر دو بخش استوار خواهد ماند؛ به این معنا که خبر دارای ملاک حجیت، نزد ابن حزم بر دو بخش «خبر متواتر» و «خبر واحد» قابل تقسیم است. ابن حزم، هر دو قسم خبر را، علم‌آور می‌داند و به دنبال آن، عمل به آن دو را واجب اعلام می‌کند (همان، ۱۰۷/۱).

ابن حزم در تعریف «خبر متواتر» ضمن نفی تمامی احتمالات طرح‌شده در باب «عدد مجمعین» بر یک لفظ یا مفهوم که موهم تواتر است، به تعیین ملاک برای حصول علم در خبر متواتر می‌پردازد (ر.ک: همان، ۹۴/۱).

وی ملاک تواتر را «عدم احتمال تبانی بر کذب» قرار می‌دهد و با این بیان، هر خبری را که فراتر از یک نفر در نقل آن اتفاق داشته باشند، متواتر محسوب می‌کند؛ به شرط آنکه احتمال تبانی بر کذب، نسبت آن منتفی باشد؛ البته او خود نسبت به چگونگی نفی احتمال تبانی و خصوصیات که به واسطه آن عدم تبانی احراز می‌شود نیز بحث گسترده‌ای را ارائه می‌کند (ر.ک: همان، ۹۶/۱ و ۹۷).

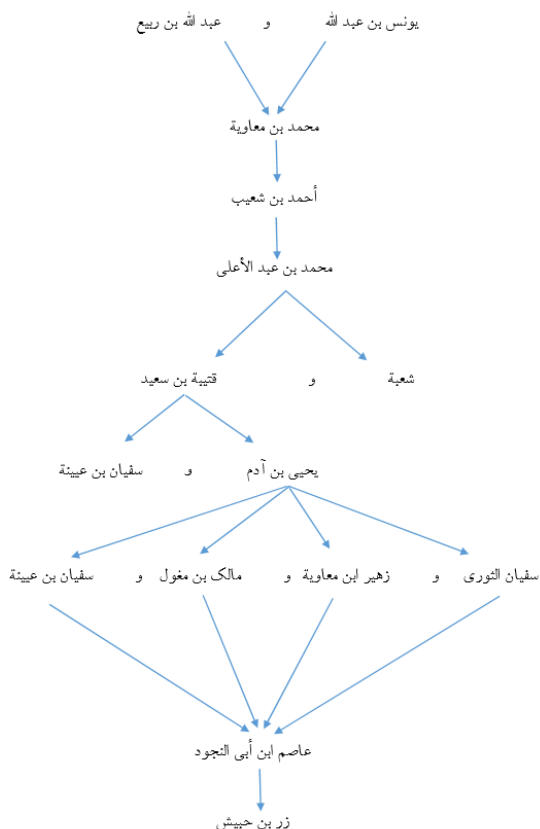
در باب «خبر واحد» نیز وی «عدل» بودن سلسله روایان و اتصال آن را به پیامبر اکرم ﷺ شرط می‌کند و عدل بودن را در «نفر برای تفقه» تطبیق می‌نماید و در کنار آن نسبت به لزوم دقت در «میزان وثاقت» و «قدرت حفظ» و برخی خصوصیات مهم در نقل روایت تأکید می‌نماید (ر.ک: همان، ۱۲۴/۱).

برهان و دلیل ابن حزم بر مدعا

ابن حزم برای اثبات مدعای خود روایت «صفوان عسال» را که ناظر به «ناقضیت نوم برای وضو» است، ارائه می‌نماید و می‌گوید دلیل بر این مطلب روایت ذیل است که وی آن را با ذکر سند کامل گزارش می‌کند:

«... زر بن حبیش می‌گوید: از صفوان عسال درباره مسح بر «خُف» پرسیدم، وی پاسخ داد: پیامبر اکرم ﷺ همواره به ما امر می‌فرمود که در هنگام سفر بر روی خف مسح کنیم و تا سه روز نیازی به درآوردن و خارج کردن خف از پا نیست و به خاطر بول، غائط و نوم، آنها را از پا خارج نکنیم و تنها برای جنابت (غسل جنابت) خارج کردن خف لازم و حتمی است (و مسح بر خف کفایت نمی‌کند)» (ابن حزم، المحلی، بی تا، ۱/۲۲۳).

در تطبیق این روایت با مبانی ابن حزم در باب «خبر» باید بررسی نمود که این خبر در تقسیمات وی در چه حوزه‌ای از اخبار قرار می‌گیرد؟ اگر سند روایت مذکور را بر اساس نوع نقل ابن حزم، به تفکیک طبقات رجال، ترسیم کنیم، ساختاری این چنین به خود می‌گیرد:



همان‌گونه که در این ساختار به‌خوبی نمایان است، اگرچه در طبقاتی از سند تعدد راویان، چشمگیر است، وحدت راویان در طبقاتی از سند مانع تعدد و شکل‌گیری تواتر است؛ چنان‌که:

- اولاً نقل مستقیم این روایت از پیامبر اکرم ﷺ فقط از صفوان عسال در دست است

- ثانیاً در طبقاتی دیگر از سند نیز وحدت راویان وجود دارد که شامل موارد ذیل است:

الف) دو طبقه‌های «محمد بن معاویه» و «احمد بن شعیب» و «محمد بن عبدالاعلی» که از دیگری غیر از ایشان نقل نشده است.

ب) همچنین در طبقات «عاصم بن ابی‌النجد» و «زر بن حبیب» نیز نقل هم‌عرضی وجود ندارد. با توجه به این نکته، خبر وارد شده - بر اساس مبنای ابن‌حزم - در دایره «خبر متواتر» قرار نمی‌گیرد؛ اما از آنجاکه سند کامل و متصل دارد و راویان آن نزد ابن‌حزم مورد وثوق هستند، «خبر واحد» است و بر مبنای نظر ابن‌حزم علم‌آور است.

مطلب دیگر اینکه ابن‌حزم با وجود متن قرار دادن نقل «یحیی» از نقل مشابه روایت - که همان نقل «شعبه» است نیز - تعافل نموده و به ذکر اختلاف میان دو نقل می‌پردازد؛ فایده جدی و مهم این ذکر اختلاف متنی، در نفی احتمال «تصحیف» و یا نقل اشتباه مخالف با ظهور کلام است که به‌نوعی منجر به «تعاضد نص» با روایت «یحیی» می‌گردد.

کیفیت استدلال ابن‌حزم به روایت صفوان

ابن‌حزم پس از نقل دلیل - روایت صفوان عسال - و دقت در ظرافتهای متنی و سندی روایت، به کیفیت استدلال به این دلیل می‌پردازد و می‌گوید:

«پیامبر اکرم ﷺ با لفظ عام، کل اقسام خواب را بیان فرموده و کم بودن یا زیاد بودن آن و همچنین تعیین حالتی خاص را در آن بیان فرموده است و میان خواب و بول و غائط در حکم، تساوی برقرار کرده است» (همان).

سؤال اساسی در این روایت «حکم مسح بر خفین» است که ابن‌حزم در «مسئله ۲۲۲» کتاب *المحلی* به آن پرداخته است (ر.ک: همان، ۸۰/۲، ۸۱ و ۲۱۲)؛ اما وی تلاش می‌کند تا از ظهور یک فراز موجود در این کلام که ناظر به فروع «حکم مسح بر خفین» است، حکم خواب را استنباط نماید.

محل استدلال ابن‌حزم در عبارت «من غائط و بول و نوم» است و استدلال وی از دو رکن اساسی تشکیل می‌گردد:

- اول: آنکه نوم به شکل عام و در قالب الفاظ عموم آمده است.

رکن اول استدلال را این‌گونه می‌توان شرح کرد:

در رکن اول او تلاش می‌کند، با استفاده از عموم لفظ «نوم» هر نوع تخصیص به شکل خاصی را منتفی نماید تا در پرتو آن شرایط و خصوصیات وارد شده در احکام صادره از سوی فقهای مذاهب مختلف را نقض نماید و ادعای بدون دلیل ایشان را به واسطه عموم موجود در ظاهر این نص صحیح و مورد اتفاق، نفی کند.

البته توجه به این نکته ضروری است که ابن حزم، اصل اولی و قاعده پایه را، در تعامل با نصوص «حمل بر عموم» می‌داند و استفاده تخصیص را از نص، مشروط به دلیل حق می‌داند (ر.ک: ابن حزم، *الإحکام*، بی تا، ۳/۳۳۸ و ۳۳۹).

- دوم: آنکه میان نوم و بول و غائط در حکم تساوی برقرار شده است.

اما رکن دوم استدلال او این‌گونه تقریر می‌شود:

مقدمه اول استدلال، آن است که: حکم «بول و غائط» در ناقض بودن برای وضو روشن و ثابت است.

مقدمه دوم آنکه: در این روایت «نوم» هم‌رتبه با «بول و غائط» قرار گرفته است و در حکم، با آن دو شریک گردیده است.

در نتیجه ناقض بودن «نوم» برای وضو همانند «بول و غائط» باید ثابت باشد تا در فرض روایت - مسح بر خفین در سفر - تخصیص را بپذیرد.

ابن حزم که تا بدین مرحله، مدعای خود را بیان کرده و دلیل خود را تقریر نموده است، از این‌پس به نقد و بررسی آرا و ادله فقهای دیگر می‌پردازد.

ابن حزم و اجماع صحابه

ابن حزم پس از تبیین موضوع و بیان دلیل خود بر حکم، به بیان نام موافقان و همراهان خود در این حکم می‌پردازد؛ سپس مهم‌ترین اشکالی را که با توجه به مبانی خود او، می‌تواند وی را به چالش بکشاند، مطرح نموده و پاسخ می‌گوید.

در مورد قائلان به این نظر و موافقان، ابن حزم تعدادی از صحابه و تابعین و فقها را که با او هم‌نظرند، نام می‌برد و از این طریق علاوه بر استفاده از ایشان به‌عنوان مؤید، قول خود را نیز از یکی بودن یا شاذ محسوب شدن، خارج می‌نماید (ر.ک: ابن حزم، *المحلی*، بی تا، ۱/۲۲۳). اضافه بر این مطلب، ابن حزم با این حرکت تلاش می‌نماید تا زمینه مناسب و بستر صحیحی را برای نفی «اجماع صحابه» - که مهم‌ترین دلیل علیه اوست و توسط مخالفین اقامه شده - ایجاد نماید؛ چراکه با اثبات وجود این قول در میان صحابه، به‌طور طبیعی اجماع ایشان منتفی می‌گردد.

اهمیت بحث «اجماع صحابه» نزد ابن حزم و چرایی اهتمام جدی وی در نفی آن، تابع نگاه خاص او به بحث «اجماع صحابه» است. ابن حزم از انواع «اجماع» تنها به «اجماع صحابه» ملتزم

می‌شود و فقط آن را «حجت» می‌داند، وی دلیل حجیت آن را از یک سو «کاشفیت این اجماع نسبت به توقیف، یعنی نص صادرشده از نبی مکرم اسلام ﷺ» می‌داند و از سوی دیگر، تحقق واقعی «اتفاق جمیع مؤمنین» را تنها در عصر نبوی ممکن و واقعی می‌پندارد و امکان وقوع آن را در دوره‌های بعد منتفی می‌داند (ر.ک: همان، ۵۰۹/۴).

بر این اساس و با توجه به مبنای خاصی که ابن حزم در «اجماع» دارد، «اجماع صحابه» در نگاه او، اهمیت ویژه‌ای می‌یابد؛ لذا به شکل جدی و متقن به تبیین ضوابط کشف و تفسیر «اجماع صحابه» پرداخته است. وی اجماع را از دو حال خارج نمی‌داند (ر.ک: همان، ۵۱۰/۴):

- اول: اجماعی که هیچ‌کس در آن شکی ندارد و مخالف آن مخالف اسلام تلقی می‌گردد (ر.ک: همان، ۵۱۰/۴ و ۵۱۱). ظاهراً مقصود وی از این قسم، به‌نوعی همان «ضروری دین» است.
- دوم: اجماع نظر به واقعه‌ای که تمامی صحابه آن را درک کرده باشند، یا آنکه به‌نوعی در مورد آن یقین حاصل کنیم که غائبین هم نسبت به آن اطلاع دقیقی یافته‌اند (ر.ک: همان، ۵۱۱/۴). با توجه به این مبانی است که وی مسیر صحیح و طریق کشف واقعی را برای ادعای «اجماع» شرط می‌کند و اجماعی را که دارای طریق وصول و یا کشف صحیح نباشد، نمی‌پذیرد (ر.ک: همان).

بر پایه این مبانی در بحث «ناقض بودن خواب برای وضو»، وی در مقام انکار مدعای «اجماع صحابه» بر «ناقض نبودن خواب برای وضو» که مخالفین در احتجاج با وی به آن تمسک کرده‌اند، تشدید می‌نماید و می‌گوید:

«برخی ادعای «اجماع صحابه» برخلاف نظر ما کرده‌اند؛ درحالی‌که این ادعای ایشان ناشی از جهل آنها نسبت به موضوع «اجماع» و جرئت ناشایست ایشان در بحث علمی است» (همان، ۲۲۴/۱).

وی در ادامه بحث برای تنقیح موضوع در مقام عمل، به نقد و بررسی ادعای «اجماع صحابه» به شکل علمی و با توجه به مبانی خویش می‌پردازد. او گزارش «أنس بن مالک» نسبت به عمل اصحاب را با دو طریق از «شعبه» از «قتاده» ذکر می‌کند (همان).

او در ادامه توضیح می‌دهد که این دو نقل به دلیل این‌که در سند آنها افرادی وجود دارند که گاه مطالب شاذ نیز از ایشان گزارش شده است، اطمینان آور نیستند؛ اما اگر مبنا بر این بود که از نقل افرادی که مطالب شاذ و اشتباه از ایشان نقل می‌گردد، علم برای ما حاصل گردد، می‌توانستیم به واسطه این روایت علم به «اجماع صحابه» پیدا کنیم؛ وی به مخالفین خود در این مسئله می‌تازد و می‌گوید:

«با این‌گونه مطالب متقن می‌توان اقامه اجماع کرد؛ نه به واسطه ادعای دروغین انسانهای بی‌مبالات نسبت به دین» (همان).
در حقیقت ابن حزم در مقابل مخالف خود، به‌عنوان نمونه، اقدام به ارائه مستند در ادعای «اجماع صحابه» و نقد آن می‌نماید تا بدین طریق مخالف را ملزم نماید که در مقام بحث علمی ضوابط را بشناسد و به آن التزام یابد.

ابن حزم و نقد آرا

پس از نفی «اجماع صحابه»، بحث ابن حزم، به‌نوعی از حوزه مبانی و بررسی ادله، خارج شده و به حوزه بحث و نقاش با اصحاب آرا و فقها و کیفیت استنباط حکم وارد می‌شود. در این بخش ابن حزم ابتدا به نقل آرای فقها می‌پردازد (همان، ۱/۲۲۴ و ۲۲۵). وی در ضمن نقل آرا، قائلان به این نظرات را از میان اصحاب و قدما به ادعای صاحبان اقوال و به تحقیق خود مورد بررسی قرار می‌دهد؛ چنان‌که صحت انتساب برخی اقوال را به برخی از صحابه و تابعیان تأیید نموده و از بعضی نفی کرده و آن را انکار می‌کند؛ وی برخی انتسابها را مورد اشکال و خلاف تحقیق می‌داند و در نهایت منحصر به قائل و بی‌سابقه می‌شمارد (همان).

در حقیقت ابن حزم در این مرحله به دسته‌بندی آرا و بررسی صحت انتساب آنها نسبت به قائلین می‌پردازد و از طریق صحیح دست‌یابی به آرا، پرونده علمی بحث خود را در چند گروه دسته‌بندی می‌نماید؛ پس از این مرحله، وی به بررسی مستندات هر یک از گروههای صاحب‌نظر می‌پردازد و اعتبار دلیل و کیفیت استدلال و استنباط از دلیل را نزد ایشان مورد دقت و نقد قرار می‌دهد.

وی در مقام نقد ادله صاحبان اقوال، گاه دلالت برخی متون دارای اسناد مورد قبول را، به وجوهی منصرف می‌نماید (همان، ۱/۲۲۵، ۲۲۸ و ۲۲۹) یا آنکه استدلال به برخی متون را نسبت به برخی اقوال منتفی می‌داند و دلالت آن را تمام نمی‌شمارد (همان، ۱/۲۲۸) و گاه نیز از پایه و اساس دلیل را از جهت سند قابل‌اعتنا نمی‌داند و ساقط می‌نماید (همان، ۱/۲۲۵ و ۲۲۶).

اگرچه ابن حزم در بسیاری از موارد در جرح راویان درست عمل نموده و نقد او مورد اتفاق همگان قرار گرفته است (ر.ک: ابن حزم، *المحلی*، بی‌تا، ۱/۲۲۷ و ۲۲۸؛ بخاری، بی‌تا، ۷/۳۳۶؛ عقیلی، ۱۴۱۸ق، ۴/۱۸۲ و ۱۸۳؛ جرجانی، ۱۴۰۹ق، ۶/۲۶۴ و ۳۹۹)، اما همیشه این‌گونه نیست که ابن حزم در مقام نقد سند، مسیر درست و محققانه‌ای را در پیش بگیرد؛ چنان‌که گاه در مقام جرح و تعدیل، به دلیل اتکای فراوانش بر حافظه، دچار خلل و نقصان، در ارزشیابی سندی متون شده است و این امر تا جایی فراگیر شده است که او را در میان اصحاب «جرح و تعدیل» انگشت‌نما

کرده و موجب برآمدن داد «رجال» شناسان اهل سنت بر سر ابن حزم شده است (ر.ک: ابن حجر، ۱۳۹۰ق، ۱۹۸/۴؛ ابن حجر، ۱۴۰۴ق، ۳۴۴/۹؛ ابن کنیر، ۱۴۰۸ق، ۷۷/۱۱).

در روش‌شناسی نقد اخبار نزد ابن حزم، یکی از نقاط مهمی که در کار نقد او وجود دارد، تطبیق تاریخی متون است؛ ابن حزم گاه در مقام «تعادل و تراجیح» با استفاده از تحلیل تاریخی و اثبات تقدم و تأخر متون نسبت به یکدیگر، متن متأخر را ملاک قرار داده و أخذ به آن می‌نماید (ر.ک: ابن حزم، المحلی، بی‌تا، ۲۲۹/۱) و از این طریق میان دو روایت جمع نموده و تعارض موجود میان آن دو را رفع می‌کند؛ وی صدور روایت متأخر - از نظر زمان را - «ناسخ» روایت اول می‌داند، لذا روایت اول را کنار گذاشته و تنها به روایت متأخر عمل می‌کند. البته در این مورد نیز، ابن حزم همیشه مسیر کامل و صحیحی را پیش نگرفته است و گاه نقاط خلل جدی در کار او نمایان گردیده است (ر.ک: ابن حزم، المحلی، بی‌تا، ۲۲۹/۱؛ ابن سعد، بی‌تا، ۲۷/۶؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ۲۶/۱۹؛ ذهبی، ۴۱۳ق، ۱۶۷/۴؛ ذهبی، ۱۴۰۹ق، ۶۷/۶).

پس از پایان نقد متون، ابن حزم به نقد کسانی که فراتر از متن به اثبات حکم می‌پردازند، همت می‌گمارد و با شدیدترین لحن ممکن به نفی اقوالی که سندی از قرآن و سنت ندارد، اقدام می‌نماید و از ایشان برائت می‌جوید. وی عدم اعتبار این اقوال را، ناشی از آن می‌داند که هر شخص دیگری هم بدون مستند، می‌تواند مطابق یا مخالف این احکام را ادعا کند و از این طریق راهی برای نفی و اثبات حکم باقی نخواهد ماند و ملاکی برای اعتبار سنجی احکام استنباط شده، در دست نخواهد بود (ابن حزم، المحلی، بی‌تا، ۲۲۹/۱).

تنقیح موضوع و تأثیر آن در تبیین حکم

ابن حزم پس از پایان بررسی ادله مطرح شده توسط فقها و نقد ایشان، به تبیین موضوع و صورتهای مختلفی که در مورد خواب نسبت به احکام صادر شده توسط فقها متصور است، می‌پردازد و با مقایسه حالت‌های مختلف، با حکمی که خود استنباط کرده به تبیین منطقی صحت آن اقدام می‌نماید (همان، ۲۲۹/۱ و ۲۳۰).

اگرچه می‌توان عمل ابن حزم را این‌گونه نقد کرد که این روش، در میان فقها متداول نبوده و اساساً روشی فقهی، برای استنباط حکم محسوب نمی‌گردد، اما باید نسبت به دو نکته به‌طور جدی توجه نمود:

اول آنکه: از عملکرد ابن حزم به‌خوبی نمایان می‌شود که او خود، نسبت به این موضوع توجه کامل داشته است؛ وی این بحث را به‌عنوان یک بحث فقهی مستقل و یا در مقام اثبات حکم، ارائه ننموده است؛ بلکه او حکم خود را مستند به دلیل از سنت اثبات می‌نماید و از این روش فقط به‌عنوان شاهد و در مقام تکمیل بحث و احتجاج با مخالف استفاده نموده است.

دوم آنکه: ضرورت و اهمیت، تبیین موضوع در مقام بحث علمی و تأثیر شگرفی که در مسیر استنباط حکم می‌گذارد، امروزه بر هیچ فقهی پوشیده نیست؛ لذا توجه به این مهم در ضمن بحث فقهی، توسط ابن حزم می‌تواند، یکی از نکات مهم در روش‌شناسی ابن حزم و از امتیازات ویژه او محسوب گردد.

ادله محتمل و روش تعامل ابن حزم با آن

یکی از ظرافتها و نقاط مهمی که در روش بحث ابن حزم به‌طور جدی رخ می‌نماید و شایان توجه وافر است، توجه همه‌جانبه وی به ادله و نقد و بررسی آنهاست که نمود بارز آن، در ادله‌ای است که به‌عنوان مؤید استفاده می‌کند.

ابن حزم با آنکه از اشراف کاملی، نسبت به مجموعه ادله، برخوردار است و آگاهی کامل از وجود برخی مؤیدات در بحث دارد، تلاش جدی می‌کند که از هر دلیلی - ولو ضعیف - بهره‌برداری نکند و به هر طریق، مطلوب خود را به کرسی نشاناند؛ بلکه همان‌گونه که در نقد ادله دیگران تشدید می‌کند، در بحث خود نیز، نسبت به اخذ دلیل همین تشدید را دارد. وی ضمن مطرح کردن دو روایت که در ضمن بحث فقهی توسط فقها مطرح شده است و می‌تواند مؤید او باشد (همان، ۱/۲۳۰ و ۲۳۱)، می‌گوید: «اگر این دو روایت از صحت در استناد برخوردار بودند، می‌توانستند بالاترین حجت برای ما محسوب گردند؛ زیرا در این دو متن، لزوم وضو در تمامی حالات نوم وجود دارد و حالی را - چه کم باشد و چه زیاد - تخصیص نمی‌زند؛ بلکه تمامی انواع نوم را تصریح دارد؛ اما ما این‌گونه نیستیم که به امور غیر معتبر استدلال کنیم تا قول خود را ثابت نماییم؛ این دو روایت به دلیل نداشتن صحت استناد، ساقطاند و احتجاج با آنها جایز نیست» (همان، ۱/۲۳۱).

نتیجه

۱. در باب نگاه روش‌شناسانه به بحث «ناقص بودن خواب برای وضو» نزد ابن حزم باید گفت که وی با این بحث در هر دو حوزه فقه فتوایی و فقه استدلالی ورود می‌یابد؛ او پس از بیان مسئله و تبیین آن که بحث فتوایی او را سامان می‌دهد، به حوزه بحث استدلالی می‌پردازد و در این حوزه مراتب بحث را بدین صورت پی می‌گیرد:

الف) در مرحله اول با نگاهی اثبات‌گرا به ارائه دلیل خود در مسئله و تشریح آن می‌پردازد.

ب) در مرحله بعد به بحث و نقد پیرامون موضوع همت می‌گمارد. ابن حزم در این مرحله با نگاه جامعی که نسبت به مسئله دارد و با اتکای متقن نسبت به مبانی، به دو امر مهم می‌پردازد:

اول؛ با توجه به مراتب دلیل نزد خود، به دسته‌بندی و تحلیل ادله مخالفین پرداخته و مهم‌ترین ادله را نزد خود - که «اجماع صحابه» است - و نقد آن را بر تمامی مباحث مقدم می‌دارد. دوم؛ به دسته‌بندی اقوال در مسئله می‌پردازد؛ وی در مورد اقوال نیز، اقوال دارای مستند علمی، مطابق مبنای خود را که شامل کتاب و سنت است، بر اقوال فاقد دلیل از کتاب و سنت مقدم می‌دارد.

ج) در مرحله سوم از بحث که می‌توان آن را مرحله استفاده از مؤیدات دانست، ابن‌حزم دو مطلب مهم را تقریر می‌نماید:

اول؛ تنقیح موضوع و تبیین حکم در خلال آن.

دوم؛ نفی مؤیداتی که اگرچه بر حکم به‌دست آمده در نظر او دلالت دارد، اما از اتقان کافی در مقام بحث علمی برخوردار نیستند.

۲. از جمله نقاط مهم در روش ابن‌حزم می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

الف) ضابطه‌مند کردن کیفیت دست‌یابی به اجماع صحیح و کاربری آن برای کشف آنچه مورد نظر رسول مکرم ﷺ بوده است.

ب) کیفیت تصرف در معنای ظاهر از نص و چگونگی انصراف معنا.

ج) تحلیل تاریخی، جایگاه آن در قاعده نسخ و تأثیر آن در حل تعارضات میان نصوص.

د) نقش تنقیح موضوع در تأیید حکم مستنبط.

فهرست منابع

- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ق.
- همو، لسان المیزان، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
- ابن حزم، علی بن احمد، الإحکام فی أصول الأحکام، قاهره، مطبعة العاصمة، بی تا.
- همو، المحلی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دارصادر، بی تا.
- ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
- ابن کنیر، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، التاریخ الکبیر، دیار بکر، المكتبة الاسلامیة، بی تا.
- بستانی، محمود، «الدرس الفقهی فی النجف الاشرف»، مجله تراث النجف، شماره ۲، ربیع الاول ۱۴۳۴ق.
- جرجانی، عبدالله بن عدی، الکامل فی ضعف الرجال، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
- جزیری، عبدالرحمن و سیدمحمد یاسر مازح، الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت □، بیروت، دارالتقلین، ۱۴۱۹ق.
- ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۹ق.
- همو، سیر أعلام النبلاء، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق.
- صرامی، سیف الله، مقایسه منابع و روشهای فقه و حقوق، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۱ش.
- ضیائی فر، سعید، پیش درآمدی بر مکتب شناسی فقهی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵ش.
- عقیلی مکی، محمد بن عمرو، الضعفاء الکبیر، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
- فرامرز قراملکی، احد، روش شناسی مطالعات دینی، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۵ش.
- مغنیه، محمدجواد، الفقه علی المذاهب الخمسة، بیروت، دارالتیاریج جدید؛ دارالجواد، ۱۴۲۱ق.